



به نقل از فصلنامه‌ی باران شماره ۱۲-۱۱ info@baran.st

گفت و گوی ناصر رحیم‌خانی با خسرو شاکری، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران

هنوز مشروطه را نمی‌شناسیم

جنبش مشروطه‌خواهی ایرانیان، دگرگونی فرهنگی و سیاسی بزرگ و بی‌همتا در تاریخ معاصر ایران و آغازگر روند گذار از جامعه‌ی سنتی، از آئین حکمرانی خودکامه به نظم نوآئین مشروطه‌گی است. در صدسالگی مشروطیت ایران، هنوز آرمان‌های نافرجام این جنبش مردمی یعنی آزادی، حاکمیت قانون، تأسیس دولت ملی مدرن، پیشرفت و تجدد، هم‌چنان خواست جامعه‌ی ایران است. در آستانه‌ی جشن‌های صدسالگی مشروطیت فکر کردیم خوب است با خسرو شاکری، استاد و پژوهشگر شناخته‌شده‌ی تاریخ معاصر ایران گفت و گویی کنیم چرا که شاکری بیش از سه دهه در کار بررسی اسناد و پژوهش در دگرگونی‌های تاریخ سیاسی ایران از مشروطه به این سو بوده است. آن‌چه می‌خوانید پاسخ شاکری به چند پرسش کتبی ناصر رحیم‌خانی، است.

خسرو شاکری، متولد تهران سال ۱۳۱۷ است. او فارغ‌التحصیل رشته‌ی اقتصاد است و سال‌هاست که به تدریس تاریخ ایران و آسیای باختری در فرانسه مشغول است. از شاکری آثار متعددی به زبان‌های فارسی، انگلیسی و فرانسوی منتشر شده است؛ از جمله: اسناد تاریخی: «جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران» (انتشارات مزدک فلورانس)، «تاریخ مستند جنبش کارگری و سوسیالیستی ایران» (انتشارات مزدک و پادزهر فلورانس)، «پیشینه‌ی اقتصادی-اجتماعی جنبش مشروطیت و انکشاف سوسیال دموکراسی» (نشر اختران، ایران).



خسرو شاکری

آورد، تحقیقات جدیدی را در این زمینه انجام می‌دادند تا ما نسبت به آن‌چه تاکنون در کتب تاریخ‌نگاری یا تاریخ‌شناسی در ایران یا در خارج از ایران توسط محققین خارجی، و معمولاً استعماری، انجام گرفته است دریافت و ارزیابی دقیق‌تری از مشروطه کسب کنیم.

درباره‌ی معنای مشروطیت باید گفت که صدسال پیش، هیچ‌کس در صدد تعریف علمی مشروطیت بر نیامد. نه در میان

روشنفکران، نه در میان روحانیون معروف به مترقی آن زمان، و نه در میان گروه‌های اجتماعی چون بازرگانان یا سوسیال دموکرات‌ها که به علت مهاجرت طولانی‌شان به قفقاز، عمدتاً در قفقاز مستقر بودند، و از سوسیال دموکرات‌های آن دیار الهام می‌گرفتند. بنابراین، تعریفی واحد وجود نداشت.^(۱) در آن زمان کسی نمی‌نشست اول انقلاب را تعریف کند و سپس به دنبال اجرای تئوری‌ها برود. حتی انقلاب کبیر فرانسه هم چنین نبود. شاید بتوان

ناصر رحیم‌خانی: در آستانه‌ی صدسالگی مشروطیت ایران ایستاده‌ایم. پرسش نخست در «معنای مشروطیت» است. پیشینیان ما در طلوع مشروطیت، چگونه و تا چه پایه با مفاهیم اندیشه‌ی سیاسی نوین، مفهوم شهروند آزاد، مفهوم ملت و اراده‌ی عمومی هم‌چون بنیاد حاکمیت ملی، آشنا بودند و سرچشمه‌های آشنایی آنان با مفاهیم نوین، کجا یا کجاهاست؟

آشنایی روشن‌فکران مشروطه با لیبرال دموکراسی و سوسیال دموکراسی تا چه میزان بود و این آشنایی در کجاها بازتاب یافت؟

خسرو شاکری: در آستانه‌ی صدمین سالگرد مشروطه، به نظر می‌رسد همه در صدد این هستند که این خاطره‌ی تاریخی را جشن بگیرند، در حالی که بهتر می‌بود که از یکی دو سال پیش، یا حتی پیش‌تر، علاقه‌مندان به این نهضت، که به‌رحال در ایران یک دگرسانی مهم به‌وجود



گفت که انقلاب روسیه معروف به «اکتبر» هم، دست کم، تا نگارش «تزه‌های آوریل» توسط لنین تعریفی از پیش نداشت. اما در مورد ایران، تعریفی که در فاصله‌ی بین مشروطیت تا انقلاب ۱۳۵۷ از جانب هواداران راستین دموکراسی و آزادی و حاکمیت ملی داده می‌شد این بود که، به طور خلاصه، مشروطه عبارت است از حاکمیت مردم و این که مجلسی که منتخب مردم است باید تمام تصمیمات مربوط به سرنوشت کشور و ایرانیان را اتخاذ کند، و شاه هم یک مقام تشریفاتی است. این البته منطبق بود و یا باید انطباق پیدا می‌کرد با جزئیاتی که در قانون اساسی و متمم آمده بود، که، متأسفانه، باید گفت که همواره آزادی کامل مردم را تامین نمی‌کرد، اما برای دوران خودش به مراتب مرفقی‌تر بود از آنچه پیش از آن در مملکت ما حاکم بود.

مسلم است که ایده‌ی مشروطیت پس از آشنایی با اندیشه‌های ترقی‌خواهی، آزادی، دموکراسی، عدم دخالت پادشاه در امور مملکتی، و کلاً از بین بردن استبداد فردی، در میان گروه‌ها، یا قشرهایی از جامعه و به‌ویژه در میان نیروهای ناراضی از وضع کشور رایج شد. این منحصر به «روشنفکران» به معنای امروزی کلمه نبود، به این معنا که به شخصی هم چون آقای سیدمحمد طباطبایی یا نویسنده‌ی کتاب *سفرنامه‌ی ابراهیم بیگ*، یا دیگرانی که در این زمینه قلم می‌زدند، و به‌ویژه روزنامه‌ی *جبل‌المین*، منحصر نبود، بلکه

در میان همه مطرح بود، با درک‌های کم و بیش متفاوتی. بنابراین، نمی‌شود گفت فقط «روشنفکران» علمدار و بانی گسترش ایده یا نظریه‌ی دموکراسی یا دموکراسی لیبرال به معنای خوب کلمه در میان ایرانیان نسبتاً آگاه بودند. توجه به جزئیات مشروطیت و تاریخ‌نگاری مشروطیت به ما نشان می‌دهد که عناصر برجسته‌ی قشرهای مختلف اجتماعی در گسترش این اندیشه در جامعه نقش داشتند. فراموش نکنیم که در جامعه‌ی پیش از مشروطیت، نهادهای پروتو-دموکراتیکی وجود داشتند (چون اصناف در شهرها، جمع ریش‌سفیدان روستاها و طوایف در ایلات، که کدخداهای خود را انتخاب می‌کردند. این منش که با شیر اندرون می‌شد و با جان به در می‌رفت ریشه‌ای کهن داشت و همانند دیگر کشورهای که به سوی دموکراسی گام برداشتند، معیار ملموس مردم زحمتکش برای بیان خواست‌های دموکراتیک‌شان بود (یادآور شویم که اتحادیه‌های کارگری بریتانیا نیز در این نهادهای پروتو-دموکراتیک پیش‌سرمایه‌داری ریشه داشتند). متأسفانه، باید

گفت که تاریخ‌نگاری مشروطیت در ایران تقریباً بعد از *کسروی* و *ادمیت* کم‌ترین رشدی نکرد و کتاب‌هایی که باید نکات مختلف مشروطیت را باز می‌شکافتند تا آن را برای مردم و به‌ویژه علاقه‌مندان روشن‌تر بیان می‌کردند یا منتشر نشدند یا از عهده‌ی آن وظیفه بر نیامدند. خود کسروی در مقدمه‌ی تاریخ مشروطیتش نکته‌ی جالبی را می‌گوید که باید به آن توجه کرد. او در مورد انگیزه‌هایی که او را به نگارش این دو جلد کتاب کشاندند نوشته است: «نخست سی سال گذشت و یکی از آنان که در جنبش یا در میان داشته بود و یا خود می‌توانست آگاهی‌هایی را گرد آورد به نوشتن آن برخاست، و من دیدم داستان‌ها از میان می‌رود و در آینده کسی گرد آوردن آن‌ها را نخواهد توانست. یک جنبشی که در زمان ما رخ داده، اگر ما داستان آن را ننویسیم دیگران چگونه خواهند نوشت؟»

این نکته‌ی اساسی است، یعنی عدم توجه خود شرکت کنندگان در مشروطیت، آنانی که به قتل نرسیده بودند و زنده مانده بودند؛ عدم توجه آنان به تاریخ‌نگاری این جنبش برای آگاه کردن نسل‌های بعدی، ضعف بزرگی در تداوم مشروطیت بوده است. توجه کنیم اولین باری که کسی در مورد مشروطیت کتابی نوشت و مشروطیت را به عنوان «انقلاب مشروطیت» یا «انقلابی برای قانون اساسی» معرفی کرد ادوارد براون انگلیسی بود که از دوستان صمیمی و یکتای ایران در

تفکر حاکم بر ذهن نیروهای سیاسی که همواره به مشروطیت ارجاع می‌دادند تفکری کلیشه‌ای بود که از مقولات سیاسی و فرهنگی اروپایی نشئت می‌گرفت تا ارزیابی خودشان از نهضت مشروطیت و آنچه در آن نهضت گذشته بود.

خارج از کشور بود. این کتاب به فارسی ترجمه شد اما معلوم نیست که آیا در زمان رضاشاه هم چاپ شد یا نه. اخیراً، این کتاب مجدداً تکثیر شد، ولی در میان چاپ اول و چاپ دوم آن سال‌ها فاصله افتاد، که نشانه‌ی عدم علاقه‌ی ایرانیان و به‌ویژه روشنفکران این کشور به پدیده‌ای به نام مشروطه در آن مقطع است. اضافه کنم که قبل از کودتای ۱۲۹۹ نیز *سرداراسعد بختیاری* دست به ترجمه‌ی اسنادی مربوط به مشروطیت زد که دولت بریتانیا تحت عنوان *کتاب آبی* منتشر کرده بود. آن کتاب هم باز در همان چاپ اولش محدود ماند. در سال‌های بعد از انقلاب اخیر بود که مجدداً به همت آقای *بشیری* از نو چاپ شد. کتاب نارنجی حاوی اسناد وزارت خارجه‌ی روسیه تزاری در مورد مشروطیت حتی شناخته هم نبود، تا این اواخر تنها سه جلد آن منتشر شد، اما کارش ناتمام ماند. اولین کسی که در میان ایرانیان به‌راستی تاریخ مشروطیت را کم و بیش در حد مدرن تاریخ‌نگاری نوشت احمد کسروی بود، و این کتاب

را در اواخر حکومت رضاشاه به فارسی نوشت و اگر اشتباه نکنم، برای اولین بار پس از سقوط رضاشاه، پس از شهریور ۱۳۲۰ منتشر کرد. چون در زمان رضاشاه، که مجلسی فرمایشی با لعاب مشروطیت وجود داشت میسر نبود که در مورد مشروطه کتابی منتشر شود. بیفزایم که کسروی توجه‌اش به مشروطه خیلی پیش از این سال‌ها بود و تا آن‌جا که من می‌دانم، اساس نوشته‌هایش در مورد مشروطیت را نخست به زبان عربی نوشته بود و به طور پی‌درپی در یک مجله‌ی روشنفکران عرب که در شهر دمشق منتشر می‌شد به چاپ می‌رساند، نشریه عربی العرفان مقالات کسروی را طی سال‌های ۲۴-۱۹۲۳ میلادی برابر ۰۳-۱۳۰۲ خورشیدی منتشر می‌کرد.

البته آقای شاکری می‌دانیم که کسروی، تاریخ

هجده ساله‌ی آذربایجان را به شکل سلسله مقاله در مهنامه پیمان از سال ۱۳۱۳ تا ۱۳۱۹ چاپ کرد سپس و به گفته‌ی خودش به این نکته توجه کرد که تاریخ رویدادهای مشروطه در آذربایجان را بدون پیوند با رویدادهای تهران و گیلان و سایر جاهای ایران نمی‌تواند بنویسد. پس از همین سال ۱۳۱۹ نگارش و چاپ «تاریخ مشروطه ایران» را آغاز کرد که در پیوند با «تاریخ هجده ساله آذربایجان» و کامل شدن آن است.

- نکته‌ی من این است که در دمشق تحت قیمومیت فرانسه آزادی بیش‌تری وجود داشت تا ایران صاحب قانون اساسی. متأسفانه، کم‌تر کسی از این روایت زبان عربی کتاب مشروطه‌ی کسروی مطلع است و تا آن‌جا که می‌دانم خود کسروی هم هیچ‌کجا به نشر اولیه‌ی کتابش به زبان عربی در آن مجله‌ی روشنفکری دمشق اشاره‌ای نکرده است. لذا، هیچکس به سراغ ترجمه‌ی آن نوشته به زبان عربی نرفته است تا ببینیم در روایت اولیه‌ای که او به زبان عربی نوشته بود، چگونه با نهضت مشروطه برخورد کرده بوده؛ یا این‌که روایت فارسی دقیقاً ترجمه‌ی همان نوشته‌های عربی بود. این نکته از این نظر حائز اهمیت است که ما به‌ویژه با بی‌تفاوتی آنچه در ایران معروف به «روشنفکر» است نسبت به مشروطیت روبه‌رو بوده‌ایم، و از طرف دیگر حائز اهمیت است بدانیم که آیا کسروی، بین چاپ اول به عربی و چاپ دوم به فارسی، کتابش را با توجه به اسناد و مدارک جدیدتری که احتمالاً یافته بود تکمیل کرده بود یا نه. این نکته حائز اهمیت است و ما به آن توجه نکردیم.

دگرگونی‌های اجتماعی، تحولات فکری و رویدادهای سیاسی را که سرانجام به فرمان مشروطیت انجامید چگونه می‌توان تعریف کرد؟ از «جنبش مشروطه‌خواهی» باید یاد کرد یا از «انقلاب مشروطیت»؟

- در هیچ یک از نوشته‌هایی که در زمان مشروطیت منتشر شد، در میان ایرانیان، کسی از انقلاب مشروطیت صحبت نکرد. حتی در برخی از نوشته‌هایی که از یادداشت‌های نویسندگان آن دوره، بعدها، به‌ویژه پس از انقلاب اخیر منتشر شدند از جمله نوشته‌ی شریف کاشانی، ما اشاره‌ای به انقلاب نمی‌بینیم. به‌ویژه این‌که انقلاب در آن زمان به معنای شورش، اغتشاش، یا بلوا و امثالهم به کار می‌رفت. برعکس، سخن از مشروطه و مشروطه‌خواهی می‌شد، چون کسانی که این جنبش را

دو انجمن مخفی از حدود سال ۱۰۹۱ تشکیل شده بودند و توسط یحیی دولت‌آبادی و برخی از دوستانش اداره می‌شدند. این انجمن‌ها کار نسبتاً منظم و سیستماتیک می‌کردند، تا در میان مردم این تفکر جدید را به‌وجود بیاورند که تغییراتی سیاسی در کشور لازم و ممکن بود.

به‌وجود آوردند، اگرچه تا حد زیادی تحت تاثیر انقلاب ۱۹۰۵ روسیه بودند، اما خودشان تصویری از انقلاب به معنای یک جریان عمیق اجتماعی نداشتند که یک جامعه را دگرگون می‌سازد یا کاملاً از نظر سیاسی و فرهنگی و اقتصادی سامانی دیگر می‌بخشد، و چون این تصور را نداشتند، این مفهوم هم در ذهنشان شکل نمی‌گرفت. اما پس از چاپ کتاب برآون به زبان فارسی که ترجمه‌ی آن انقلاب مشروطیت بود، آهسته آهسته رجوع به انقلاب زیادتر شد، اما می‌بینیم که، با این‌همه، کسروی از انقلاب مشروطیت صحبت نمی‌کند، بلکه عنوان کتابش جنبش مشروطه است و نه انقلاب مشروطیت. در هیچ جای، البته، کسروی این مطلب را توضیح نمی‌دهد. مفروض این است که او شاید به علت این‌که این رویداد را یک دگرسانی کامل فرهنگی سیاسی و اقتصادی نمی‌دانست از آن به عنوان جنبش مشروطیت یاد می‌کرد و آن را به این عنوان بررسی کرد.

در جنبش مشروطیت ایران سه نیروی روشنفکران و نخبگان سیاسی، روحانیون و بازرگانان در اعتراض به سلطنت خودکامه، به هم‌سویی گراییدند. گفته می‌شود در جنبش مشروطه‌خواهی، «روح اعتراض» از دو منبع نیروی انگیزش می‌گرفت. منبع روشنفکری و منبع روحانی. پرسش این است که گرایش فکری-سیاسی روشنفکران کدام‌ها بوده‌اند؟ نسبت و رابطه‌ی آن‌ها با نیروی روحانی چگونه بود؟ آیا در جنبش مشروطه ابتکار طرح و پیشبرد ایده‌های نوین با روشنفکران ترقی‌خواه



و لاییک بود یا در نسبت میان روشنفکران و

روحانیون، حرف روحانیون، غالب می شد؟

- در مورد این که چه نیروهایی در جنبش مشروطیت شرکت داشتند بگوییم که، متأسفانه، تفکر حاکم بر ذهن نیروهای سیاسی که همواره به مشروطیت ارجاع می دادند تفکری کلیشه‌ای بود که از مقولات سیاسی و فرهنگی اروپایی نشئت می گرفت تا ارزیابی خودشان از نهضت مشروطیت و آنچه در آن نهضت گذشته بود. توضیح می دهیم: اولاً، نکته‌ی مهم در این جا این است که نهضت مشروطیت با شکست روسیه در جنگ با ژاپن و سپس انقلاب روسیه در ۱۹۰۵ شروع نشد. چون اگر بخواهیم دقیق‌تر صحبت کنیم باید گفت که از نارضایی برخی از گروه‌های اجتماعی (چون تجار) در آستانه‌ی سلطنت ناصرالدین شاه شروع شد به ویژه به هنگامی که تجار ایرانی در اثر قراردادهای نامطلوبی که دولت با روسیه و انگلستان امضا می کرد و در نتیجه، آن تجار متضرر می شدند و کم کم ورشکست؛ تجار شروع کردند به عریضه نویسی و بیان نارضایی خودشان از وضع کشور. یکی از علایم اقدام تجار در دفاع از منافع خودشان، که با منافع مملکت یکسان می دانستند - که نباید گفت در آن زمان یکسان هم نبود - این است که در زمان امیرکبیر رفرم‌هایی انجام می گرفت و پس از امیرکبیر هم ناصرالدین شاه ناگزیر از رفرم‌ها و اصلاحاتی شد، که البته، هر گاه که این اصلاحات آن قدر جلو می رفتند که زنگ خطر را برای قدرت مطلقه‌ی خود ناصرالدین شاه به صدا در می آوردند، ناصرالدین شاه ناچار از قطع اصلاحات می شد. از طرفی دیگر، بحران اقتصادی و فرهنگی کشور در دوره‌ی ناصرالدین شاه تشدید هم شد، و برای اولین بار خزانه‌ی دولتی آن قدر ضعیف شد که ناصرالدین شاه ناگزیر شد زمین‌های خالصه یا دیوانی را به عناصری که دارای امکانات مالی بودند، یعنی تجاری که از تجارت با دنیای خارج تحصیل سود و ثروت کرده بودند، فرمانداران، والیان، روسای قبایل و برخی از روحانیون که در دستگاه حکومتی نفوذ داشتند، یا به برخی از اراضی وقف نظارت داشتند، و یا سوء استفاده می کردند، بفروشد، و این اراضی توسط آنان به مالکیت خصوصی در می آمد. در اینجا است که ما در واقع شاهد یک دگرسانی مالکیت عمومی حکومتی به مالکیت

عموم برادران مشروطه طلب ساکنین محله نصاب تبریز

اعلان میشود

جماعت مجاهدین مشروطه طلب که امروز در تحت سلاح بوده و حقوق خود را مطالبه می نمایند
اعظم آنها عبارتند از: آقای کبیر و هفتاد و هفت نفر مردم ناموسکار میباشند که مقصد اصلی آنها فقط
ترتیب حال بر وطنان مظلوم و اخذ حقوق مسلم به خود و برادران اسلامی خود نیستند نه با اعمد می‌خواهند
مفروضی دارند و نه مثل شیخان نظام و درجه‌داران و اشرار و دولتمردان و پادشاهان و غارت و ولایت کردن
مسلمین می‌کنند و بلکه بالعکس در نظر این جماعت غیر تمامی بر وطنان و برادران ملی و اسلامی خود
از آثاری این دو عهد و خواه از سایر نقاط شهر باشند بی‌بوده و کلیه افراد ملت را بیک نظر نگاه
چون این روزها پاره از مملکت میباشند بعضی شیایات در محله مشربان و سرخاب نشر کرده و می‌کنند
که مشروطه طلبان هر گاه در محلات دیگر در تنه یا بندها صدمی بقا کرده و بدون ملاحظه تمام خانه‌ها
غارت خواهند کرد لذا مجبور به بستن این اقلان می‌شویم که آن برادران را از افکار سلیم عموم
مجاہدین بساگالانیم

عموم مردم بی طرف که در محلات دیگر هستند باید بدانند که مقصود این ملت فقط تنبیه و کشتن است
است که عرض سلطان را بپذیرد و هزاران نفوس با بی خانمان نموده اند و بر سرش نفس آمان
خواهند برانداخت که مشربان را بفرستند سلطان سلطان نموده و باعث سرافکندگی تمام مردم
شدند

و انتقام خورشید را خواهند کشید از آن علما و سوز که این آتش را در آذربایجان فروخته و حقوق
این ملت را بخواهند چیده و بعد از این کیف مایشان در عکرافی شود و خلیس بر مقام باشند
غیر از این قبیل اشخاص که ذکر شد ابتدا با حدی تقصیر شده و سرسومی خسارت مالی و جانی از جماعت
مشروطه طلب نخواهند دید بموجب اعلان آن برادران تماماً آسوده شده و ابتدا پاره خیالات مرا
نفرمایند

خصوصی هستیم، که البته نفی تز سنتی، نه فقط کسانی است که به دنبال فرمول کلیشه‌ای مارکسیسم-لنینیسم روسی می‌رفتند، بلکه هم‌چنین مخالف و مغایر با تزهایی است که غربیان غیر چپ هم عرضه می‌کردند و ایران را برحسب همان واقعیاتی که در اروپا وجود داشته بود یک کشور فئودالی می‌دانستند، و مشروطیت را نهضتی به حساب می‌آوردند که در رفع، سرکوب، یا از میان برداشتن فئودالیت می‌کوشید.

معمولاً، سؤال می‌شود که «طبقاتی» که در مشروطیت شرکت کردند کدام «طبقات» بودند و کدام رهبری را در دست داشتند. به نظر من، این سئوالات بر اساس آن تصویر غلطی تدوین می‌شوند که گویی ایران عین جامعه‌ی اروپایی بود و بنابراین، مناسبات قبل از انقلاب مشروطیت مناسبات فئودالی بودند و انقلاب که شد، پس لابد یک انقلاب بورژوازی انجام می‌گرفت و ما وارد مرحله‌ی سرمایه‌داری می‌شدیم.

حتی اگر به نظر مارکس برگردیم، می‌بینیم که درک او در سال‌های آخر زندگی‌اش از کشورهای چون ایران، ترکیه، چین و... متفاوت بود از درکش از کشورهای اروپایی، و عقیده نداشت که در ایران فئودالیت وجود دارد؛ به طور کلی، در مورد این نوع کشورها از شیوه‌ی تولید آسیایی صحبت می‌کرد، که بعد مفصلاً در موردشان تحقیق کرد و توضیح داد. اگر این درست باشد و اگر مطالعات ما نشان بدهد، چنان که من در کتاب اخیر نشان دادم، در ایران زمینداری عمده، زمینداری دولتی و حکومتی بود،

دیوانی و خالصه، و زمینداری خصوصی ناچیز بود. فقط در دوران ناصرالدین‌شاه بود که یک دگرسانی در زمینداری رخ داد و زمینداری خصوصی به وجود آمد، آن هم توسط دست‌اندازی بسیاری از افرادی که در ده‌های بالای مملکت وجود داشتند، مانند نظامیان، تجار، روسای قبایل و برخی روحانیون که زمینداران جدید ایران شدند. از همین رو هم بود که بسیاری از کسانی که در انقلاب مشروطیت شرکت کردند از جمله کسانی بودند که تازه صاحب زمین‌های کشاورزی شده بودند. یکی از عوارض نبود امنیت ارضی در ایران و غضب زمین‌ها توسط دولت‌ها بود. کسانی که صاحب ملک و مال و منالی بودند آن‌ها را وقف امام‌ها می‌کردند تا دولت نتواند به آن‌ها دست‌اندازی کند. یکی از اولین قوانینی که مجلس اول گذراند قانون تثبیت مالکیت بود. بنابراین، آنان که در روستاها صاحب مالکیت می‌شدند خواهان آزادی دهقانان و خواهان رفرم ارضی نبودند و

یک تداخلی بین سرمایه‌داری گرد تجارت و زمینداری به وجود آمد. این برخلاف اروپا بود که بورژوازی خواهان تغییر مناسبات ارضی در روستاها بود تا بتواند آنجا را به بازارهای فروشش تبدیل بکند. این کار در ایران انجام نشد و بسیاری از رهبران مشروطه خودشان زمیندارهای کوچک و بزرگی بودند که مسلماً انعکاسش را هم ما در اولین قانون انتخابات می‌بینیم - دهقانان و هم‌چنین زنان کوچک‌ترین حقی برای انتخاب نمایندگان‌شان نداشتند. بعدها که دهقانان حق انتخاب کردن را پیدا کردند، متأسفانه، به علت سستی که از طریق زمینداران نخواستند بر آنان وارد می‌شد، و به‌ویژه از طرف رؤسای ایلات، دهقانان چاره‌ای جز این نداشتند که به نامزدهای رسمی بالادستی‌های‌شان رای بدهند و عملاً رای دهقانان به سود زمینداران تمام می‌شد تا به سود نیروهای آزادی‌خواه و دموکرات در جامعه.

فقط از این قدمت مبارزاتی گام به گام و آهسته در دوران نزدیک به پنجاه سال پادشاهی ناصرالدین‌شاه، باید توجه داشت از زمانی که آن شخص بلژیکی به نام نوز (Naus) به مسئولیت گمرکات ایران منسوب شد، در اثر برنامه‌هایی که او تدوین کرد و به مورد اجرا می‌گذاشت بسیاری از تجار و نیز اجاره‌داران خصوصی گمرکات کشور اظهار ناراضی می‌کردند و علیه حضور یک خارجی غیر مسلمان، و حتی با ذکر این که یهودی نیز بود، نزد علما به شکایت می‌رفتند. یکی از شکوه‌های تجار و دیگر کسانی که از بابت این رفرم‌ها در گمرکات

**شیخ فضل‌الله نوری هم
تفکر دیگری داشت که
اگرچه در آغاز با مشروطه
موافق بود، سپس به علت
نزدیکی با محمدعلی‌شاه
قاجار برخلاف مشروطه
حرکت کرد و خود را در
برابر بقیه‌ی روحانیون،
چون طباطبایی، بهبهانی
و ملاکازم خراسانی و
غیره که در عتبات بودند،
قرار داد**

کشور متضرر می‌شدند این بود که روسیه‌ی تزاری حامی گروه بلژیکی گمرکات بود و این وضعیت نفوذ روزبه‌روز روسیه‌ی تزاری را در کشور بیش‌تر می‌کرد و کل اقتصاد و سیاست ایران از طریق دربار در اختیار روسیه‌ی تزاری قرار می‌گرفت. توجه داشته باشیم که این فقط موجب ناراضی این دسته از ایرانیان نبود، بلکه دولت بریتانیا و سفارتخانه‌ی بریتانیا در تهران هم متوجه‌ی نفوذ روزافزون روس‌ها در ایران بود و می‌کوشید به نحوی از انحاء جلوی ازدیاد این نفوذ را بگیرد. متأسفانه، اسناد و مدارکی که به زبان فارسی باید از آن زمان وجود داشته باشد یا در اختیار مورخان قرار نگرفته یا کلاً از بین رفته‌اند. اما بررسی بایگانی بریتانیا از حدود سال ۱۹۰۰ به بعد نشان می‌دهد که بسیاری از کسانی که ناراضی بودند به علما رجوع و شکوه می‌کردند و سعی داشتند که علما را وادارند که با تذکر به شخص شاه و فشار آوردن به دستگاه حکومتی او جلوی ازدیاد نفوذ روس‌ها و



به‌ویژه اصلاحاتی را که قرار بود نوز انجام بدهد یا داشت انجام می‌داد بگیرند. با توجه به این نارضایتی که روز به روز در اقبال معینی از جامعه رشد می‌کرد، انگلستان نیز مجدداً متوجه اهمیت روحانیت در مبارزه با روسیه‌ی تزاری شد و می‌کوشید که از طرق مختلف با برخی از علما وارد مذاکره بشود و آنان را در مخالفت با روسیه تشویق کند و مضار نفوذ روزافزون روسیه را متذکر بشود. مسلم است که بریتانیا دلش برای ایران نمی‌سوخت، ولی تطابق منافی که آنان با منافع تجار و به هر حال قشرهای ثروتمند، ولی متضرر ایران داشتند موجب می‌شد که آن دولت از در حمایت از این خواست‌های تجار وارد معرکه بشود.

مکاتبات زیادی در آرشیبو بریتانیا هست که نشان می‌دهد که بین سال‌های ۱۹۰۰ تا ۱۹۰۵، از یک سو، رفت و آمدهای زیادی بین تهران و نجف و کربلا و، از دیگر سوی، تماس‌هایی از طریق دیپلمات‌های انگلیسی در بغداد و نجف و کربلا با برخی از علما انجام می‌گرفت. عدم توجه تاریخ‌نگاران ایرانی به اسناد و مدارک مشروطیت موجب

شده است که نه تنها ناظم‌الاسلام کرمانی، تاریخ‌اش (تاریخ بیداری ایرانیان) را از تشکیل اولین انجمن مخفی شروع کند، بلکه دیگران نیز، همانند کسروی، تاریخ‌نگاری‌شان را از آن حرکتی شروع کنند که در روزنامه‌های خود ایران منعکس می‌شد (آن هم نه به‌طور کامل)، یعنی در واقع

از ۱۹۰۵ به بعد. عدم توجه به این اسناد و مدارک منتشر نشده موجب می‌شود که ما نسبت به نقش تجار و رابطه‌ی آنان با روحانیت توجه کافی نکنیم و این‌گونه بیاندیشیم که این به اصطلاح «روشنفکران» مرفعی عهد مشروطیت بودند که مخالفت‌های با دستگاه دربار مظفرالدین‌شاه را شروع کردند. درست است که برخی از «روشنفکران» در تبعید در آن زمان شدیداً با دستگاه پادشاهی آن دوران، نه با خود پادشاهی، بلکه با آن دستگاهی که روز به روز ایران را به زیر سیطره‌ی استعمار می‌برد مخالف بودند، چون روزنامه‌های اختر، ثریا، و بالاخص روزنامه‌ی جبل‌المتمین که شکایات تجار را به نحوی از انحاء منعکس می‌کردند، اما نکته‌ی مهم در این است که هر جنبشی در آغاز با مخفیکاری شروع می‌کند، زیرا هنوز قوای مخالفان آنقدر نیست که بتوانند علناً به صحنه بیایند و بخواهند که توده‌ی مردم را به دنبال خودشان بسیج کنند و بکشانند. اگرچه توده‌ی ایرانی ناراضی بود، ولی عمده‌ی نیروهای ناراضی میان توده‌های مردم، به علت فقرزدگی و شدت سختی، ناچار از مهاجرت به خارج از کشور بودند، مثل قفقاز، آسیای مرکزی، ترکیه‌ی عثمانی و حتی راه‌های

دوردست‌تری، هم‌چون هندوستان یا کالیفرنیا؛ باید حدس زد که مهاجران به این خطه‌ی آخری باید عمدتاً از میان مسیحیان ایران، یعنی آشوریان و آرامنه بوده باشند این امر موجب می‌شد که تعداد ناراضیان در داخل کشور کم شود و نیروهایی که دچار فقر می‌شدند نتوانند در یک جریان سیاسی اپوزیسیون و مخالفان رژیم داخل بشوند و نیروی انسانی آن اپوزیسیون را تشکیل بدهند. از طرف دیگر، به علت رقابت‌هایی که در دستگاه دربار وجود داشت، و منافع مختلفی که بین گروه‌های مختلف درباری وجود داشت، مبارزاتی هم در درون این گروه‌ها به‌وجود می‌آمد؛ گاه هم‌سویی با مبارزات تجار و روحانیون داشت، و شاید اثر آن‌ها هم، مثلاً در برانداختن اتابک اعظم امین‌السلطان بی‌تأثیر نبوده باشند؛ یا حتی موقعی که او از صدارت عظمی ساقط شد و عین‌الدوله به جای او نشست، هم‌چنین باز برخی از درباریان از در مخالفت با عین‌الدوله درآمدند و او را تضعیف می‌کردند. بنابراین، نمی‌شود گفت که همه‌ی نیروها یا عناصری که در راس جامعه برای تغییر نظام یا تغییراتی در سیستم سیاسی ایران فعالیت می‌کردند از جمله‌ی نیروهای مرفعی بودند؛ برخی از اینان عناصری بودند که هیچ منافع مشترکی با مردم فقرزده و تاجر ورشکسته یا حامیان روحانی آنان نداشتند.^(۱) اشتراک فعالیت این گروه‌ها تصادفی بود.

روحانیت هم یکدست نبود، و بر همین نسق می‌شود گفت که نیروهای موسوم به روشنفکری هم در دوران مشروطیت یکدست نبودند.

صرف نظر از یکی دو جریان روشنفکری - مقصودم انجمن‌هایی است که در آغاز ۱۹۰۵ به عنوان اولین انجمن مخفی و دومین انجمن مخفی تشکیل شدند که ناظم‌الاسلام کرمانی به آن اشاره می‌کند- دو انجمن مخفی از حدود سال ۱۹۰۱ تشکیل شده بودند و توسط یحیی دولت‌آبادی و برخی از دوستانش اداره می‌شدند. این انجمن‌ها کار نسبتاً منظم و سیستماتیکی می‌کردند، تا در میان مردم این تفکر جدید را به‌وجود بیاورند که تغییراتی سیاسی در کشور لازم و ممکن بود.

از اسناد موجود در بایگانی بریتانیا برمی‌آید که این انجمن‌های اولیه که در همان دوران آغازین قرن بیستم، مقصودم ۱۹۰۲-۱۹۰۱، تشکیل شدند، حتی جمهوری‌خواه هم بودند، و هدفشان این بود که سلطنت را براندازند و یک حکومت جمهوری را جانشین آن کنند. منتهی، با توجه به کندی رشد نهضت و ریشه‌های عمیقی که پادشاهی درازمدت ایران در آن زمان در کشور داشت و عقیده‌ای که مردم نسبت به سلطنت داشتند، دائر بر این که شاه سایه‌ی خدا در روی زمین است - و این باور عمومی بود- نمی‌توانستند ایده‌ی جمهوری‌خواهی را به این آسانی در کارزار سیاسی به کار ببرند، به‌ویژه اینکه روحانیت

هم در آن زمان موافق نظر جمهوری خواهی نبود. نکته‌ی مهم در اینجاست که ضررهایی که مملکت در این دوران طولانی قاجار متحمل شده بود بیش‌تر بود در چشم این مخالفان ناشی از سلطنت دو پادشاه خوشگذران بود: مظفرالدین شاه و ناصرالدین شاه، تا نتیجه‌ی سیستمی به نام نظام پادشاهی که دیگر با خواست‌های در حال رشد در جامعه‌ی ایران در تضاد بود؛ که باید دموکراسی وجود داشته باشد، مردم بر سرنوشت خودشان حاکم باشند، و تصمیمات خودشان را خودشان از طریق مجلسی به نام مجلس شورا اتخاذ کنند. بنابراین، باید گفت که جنبش، به غیر از این عده‌ی معدود، در میان بقیه به نحوی کورمال کورمال به جلو می‌رفت. فقط گه‌گاهی ما در اسناد قبل از ۱۹۰۵ اشاراتی به مجلس شورا می‌بینیم، ولی در آن روزهای بحرانی که نهضت به‌طور توده‌ای شروع می‌شد سخن اصلی سخن از عدالتخانه بود. سخن از مشروطه و مشروطیت نبود و معلوم است که «روشنفکران» پیشروی خواهان جمهوری خودشان را ناگزیر از این می‌دیدند که دست به عصا راه بروند تا مگر خواست‌های «تندروانه»ی آنان موجب تحریک روحانیون توسط دستگاه درباری نشود و جنبش متضرر نشود.

این تفکر را ما، مثلاً، در برخی از نوشته‌های **دهخدا** هم در روزنامه‌ی **صوراسرافیل** می‌بینیم که، بدون آن‌که از جمهوری اسم ببرد، پایه‌های تفکر سلطنت را به‌عنوان نظامی که دیگر توانایی برآوردن خواست‌های مردم را نداشت می‌زد و سعی می‌کرد مردم را نسبت به ضررهای آن سیستم آگاه کند.

باز هم باید به این نکته یک توجه‌ای بدهم که، چنان‌که از کتاب کسروی یا ادوارد برآون و سایر نوشته‌ها بر می‌آید، بین روحانیت هم یکدستی تفکر وجود نداشت، و، مثلاً، **سید عبدالله بهبهانی** و **سید محمد طباطبایی** یک نظر نداشتند. در حالی که بهبهانی شخصی بود که همواره منافع نهضت را در نظر نداشت و در پس پرده، اگر نگوئیم سازش‌هایی، دست کم به مصالحه‌هایی، تن می‌داد، آقای سید محمد طباطبایی به علت روشن‌بینی خاص و آشنایی که با فرنگستان داشت، به‌طوری که یک نویسنده‌ی ارمنی - روسی زمان تزاری در همان سال ۱۹۰۶ در کتابی به زبان روسی منتشر کرد آورده است، زبان فرانسه را می‌دانست و در مدرسه‌ای که افتتاح کرده بود فرانسه هم تدریس می‌شد. این نکته را من در هیچ کتاب دیگری ندیده‌ام. بنابراین، تفاوت نظرات بهبهانی و طباطبایی در آموزش‌هایی بود که داشتند و هم تفسیراتی که آنان از اسلام و نقش آن در جامعه داشتند. از طرف دیگر، می‌دانیم که **شیخ فضل‌الله نوری** هم تفکر دیگری داشت که اگرچه در آغاز با مشروطه موافق بود، سپس به علت نزدیکی با **محمدعلی شاه قاجار** برخلاف

مشروطه حرکت کرد و خود را در برابر بقیه‌ی روحانیون، چون طباطبایی، بهبهانی و ملاکاظم خراسانی و غیره که در عتبات بودند، قرار داد، تا حدی که در مصاحبه‌ای با یک فرستاده‌ی دولت فرانسه در پاسخ به سؤال او دایر بر این‌که علت مخالفت برخی از روحانیون با مشروطه چه بود - و در این جا البته، اشاره‌اش فقط به شیخ فضل‌الله نوری نبود - ملاکاظم خراسانی صریحاً دلیل مخالفت آنان را «پولی» دانست که آنان از محمدعلی شاه دریافت می‌کردند، و با تضعیف قدرت شاه و برآمدن حکومت مشروطه این وجوه که محمدعلی شاه و دستگاه پادشاهی در اختیار این روحانیون می‌گذاشتند قطع می‌شدند. باید توجه داشت که معمولاً روحانیت از نظر مالی از دربار مستقل بود، و از طریق خمس و ذکاتی که مردم به روحانیت می‌پرداختند امور مالی خودش و طلاب را می‌چرخاند، یا به کمک فقرا و آسیب‌دیدگان اجتماعی می‌رسیدند. بنابراین، روحانیت هم یکدست نبود، و بر همین نسق می‌شود گفت که نیروهای موسوم به روشنفکری هم در دوران مشروطیت یکدست نبودند. اگرچه برخی از آن‌ها تحصیلکرده‌های فرنگ بودند و معمولاً در دستگاه حکومتی دارای سمت‌های مختلف بودند، یا حتی وزارت، اما با توجه به منافع شخصی خودشان نسبت به مشروطه موافقت یا مخالفت می‌کردند. یا کسانی بودند که در آغاز در صف مشروطه‌خواهان بودند، اما پس از کودتای محمدعلی شاه سمت او را گرفتند و به عنوان کسانی که مشروطه را خطری برای ایران (یا منافع خودشان) تشخیص می‌دادند از در مخالفت با مشروطه‌خواهان در آمدند. لذا، صرف‌نظر از این‌که آیا در ایران آن زمان طبقاتی به معنای مارکسانه‌ی کلمه (طبقه در خود/ Klasse an sich) وجود داشتند یا نه، نمی‌توان مدعی شد که در سطح آگاهی، شرکت عناصر و گروه‌های مختلف در نهضت مشروطه با درکی طبقاتی (طبقه‌ی برای خود/ Klasse fuer sich) انجام گرفته بوده باشد.

گرایش‌های فکری دوران مشروطه کدام‌ها بودند؟

- در مورد گرایش‌های فکری در دوران مشروطیت، باید بگویم که متأسفانه من تحقیق جدیدی نسبت به آن‌چه **آدمیت** یا دیگران مثل **باقر مومنی** در این زمینه کرده‌اند انجام نداده‌ام، مگر این‌که در زمینه‌ی سوسیال‌دموکراسی که در کتاب اخیر به آن‌ها مفصل پرداخته‌ام. بنابراین، خواننده باید به نوشته‌های آنان رجوع کند. در عین حال باید بگویم که آن‌چه آنان نوشتند یا من نوشتم حرف آخر نیست و تاریخ را هر روز می‌شود تکمیل کرد و نسل جوانی که علاقه‌مند به دموکراسی و رخنه‌ی آن اندیشه به ایران است بایستی توجه بیش‌تری به تحقیق در این زمینه بکند و بتواند آثار تازه‌تری و پیشرفته‌تری از آن‌چه تاریخ‌نگاران ایرانی یا



اعلان

۱۳۴۵ خ

دیروز اعلان از حضور در این دیویدیا چسبیده بود و اولاً حضرت محطون عزیز هم شکر که چون
اعلان از طرف مجامع است چنانچه تمامی نگارنده این اعلان با بایر از این عرض و خیال با نافع
با این اعلانات با این محطون عزیز فائق بنی از این امری است که نظر همه به طغالی هم با هم
اتفاق و اتحاد را فهمیده اند و پس هر روز با هم سخن می گویند و این امر منقضی بوده از عوام و ملت
پس اطلاع بوده که این اعلان نیز با هم که هر امری تمام اولاً با سر از سر زده از چوب است
غرض محکمت محطون از زود به قصد کس که منع است و در دنیا کریم و در زمانه در این دیویدیا
بنا برت و از این امر و دینی حقوق وطنی در تحت این قانون که سر خوانیم بود و این امر نیز از حضور و
تجاوز نماید و این اعلانات برای تولید و اثری خواهد شد در زود این امر که از این امر که در روز
وطنی را با هم و اتفاق با همی است و بجهت و بجهت همان اعلان و اتحاد و قانون در این امر و در این
از وقت هر روز از دولت ایران هر دو معلوم خواهد شد و به قصد حق محطون است و بجهت و بجهت
استند این امر طبع را با بر دولت کرد و وطنی ما با بر بود چنانکه ضرافه تاریک را با بر از طم زوده
و طم با همی خوب است و از قانون فارغ است

انیرانی در این زمینه به دست داده اند به وجود بیاورند.

شما بیش از سه دهه است که در کار بررسی اسناد و پژوهش در دگرگونی های فکری و سیاسی تاریخ معاصر ایران از مشروطه بدین سو هستید. در پژوهش ها و آثاری که تاکنون منتشر شده چهارچوب های تئوریک و مکتب های تحلیل تاریخی جنبش مشروطه خواهی ایران، کدام ها هستند، ویژگی های آن مکتب ها چیست و از دید شما تا چه اندازه در تحلیل رویدادهای مشروطه ای ایران موفق بوده اند یا اگر کاستی هایی دارند کدام هاست و از چیست؟

نکته ی مهم در مورد تاریخ نگاری مشروطه این است که ما توجه کنیم که بیش تر تاریخ نگاران مشروطیت - تاریخ نگاران غربی یا شرقی به معنای شوروی - که در مورد مشروطیت نوشته اند از موضع ایدئولوژیک خودشان نوشته اند. عمده ی این نوشته ها در دوران پس از جنگ

جهانی دوم یعنی در زمان جنگ سرد نوشته شدند، و چنان که در کتاب اخیریم یادآوری کردم، اظهار نظراتی که مورخان شوروی و یا غربی در مورد مشروطیت کرده اند همیشه در لفافه تحت تاثیر جنگ سرد بود، و کوشش می شد که مشروطه را طبق تمایلات ایدئولوژیک خودشان تعریف کنند؛ مثلاً، غربی ها می کوشیدند که نقش سوسیال دموکراسی را که به ویژه در دوران دوم مشروطیت، در دفاع از مشروطیت پس از کودتای محمدعلی شاه نقش مهمی داشت یا ذکر نکنند، یا اگر ذکر می کنند، به طور یک جریان غیر مهم ارزیابی کنند. رجوع به نوشته ها و به کتب ایران شناسانی مانند پیترو اوری (Peter Avery)، آن ک. اس. لمبتن (Lambton)، نیکی کدی، و غیره نشان می دهد که عمدی در دستگاه فکری آنان وجود دارد که مشروطه را طبق تعاریف خودشان تفسیر کنند، در حالی که در شوروی کوشش این بود که نقش سوسیال دموکراسی را بیش از آن چه بود ارزیابی کنند. در این ارزیابی ها کوشش می شد تقریباً تمام اهمیت را

به الهاماتی که سوسیال‌دموکراسی از جریان بلشویکی در قفقاز دریافت می‌کردند نسبت بدهند. در حالی که می‌دانیم در آن زمان، یعنی در سال‌های ۰۸-۱۹۰۵ با این که میان سوسیال‌دموکرات‌ها - منشویک و بلشویک - اختلافاتی وجود داشت، و از طرف دیگر سوسیال رولسیونرها و حتی آنارشئیست‌ها اختلافاتی با آنان داشتند، اما در همبستگی تمام این جریان‌های روسی و قفقازی با نهضت ایران توافق وجود داشت و همبستگی یکسان می‌شد؛ مبارزانی از همه‌ی این گروه‌ها در دفاع از مشروطیت و در دفاع مسلحانه از مشروطیت شرکت کردند. از این جمله بودند آذری‌های شمال ارس، به‌ویژه ارامنه و گرجی‌ها، و برخی روس‌ها در این نهضت دفاعی شرکت می‌جستند و اختلافات ایدئولوژیک‌شان آن‌چنان محسوس نبود. اما بی‌توجهی‌ای که از طرف دیگر نسبت به تاریخ مشروطیت رخ می‌دهد این است که ایرانیانی که در دوران حزب توده، مشروطیت را از

دید روسیه منعکس می‌کردند می‌کشیدند که این نهضت را از زاویه‌ی دید مورخان شوروی در دوران استالین منعکس کنند، یعنی از دید مورخانی چون خانم ایوانوا، میخائیل ایوانوف، آروتونیان، صالح علی‌اف، یا افرادی نظیر آنان که اسامی‌شان و نظرات‌شان را در کتاب اخیر آورده‌ام. اما بودند دیگرانی که در مورد مشروطیت اظهار نظر کردند - هم در زمان مشروطیت، هم بعد از مشروطیت. در زمان مشروطه یک ارمنی روس به ایران آمد و

کتابی نوشت در مورد جریان‌ات مربوط به محمدعلی‌شاه. او، نه فقط به زبان روسی افشاگری می‌کرد، از جمله در مورد جنایات محمدعلی‌شاه و حمایت روسیه‌ی تزاری از ضد انقلاب در ایران، بلکه با یک نوع همبستگی و سمپاتی از سوسیال‌دموکرات‌ها سخن می‌گفت. ولی در عین حال نظر انتقادی خودش را نسبت به سوسیال‌دموکرات‌ها هم بیان می‌داشت، با این که خودش سوسیال‌دموکرات بود. باید توجه داشت که سوسیال‌دموکرات‌های آن دوره بسیار متأثر از دید اروپایی بودند و لذا نعل بالنعل طبق نظرات حزبی عمل نمی‌کردند.

نکته‌ی مهمی که در مورد تاریخ‌نگاری مشروطیت باید افزود این است که منابع مهم تاریخ‌نگاری مشروطیت در نوشته‌های روزنامه‌های مترقی است که در آن سال‌ها در باکو و به‌ویژه در تغلیس به زبان گرجی و به زبان روسی منتشر می‌شدند. بسیاری از مقالات آن‌ها را افرادی می‌نوشتند که خودشان مستقیماً در ایران در نهضت دفاع از مشروطیت شرکت داشتند و مشاهدات و ارزیابی‌های خودشان را از مشروطیت، و نیز زمینه‌های مشروطیت را،

برای روزنامه‌های مترقی می‌فرستادند و در آنجا چاپ می‌شدند؛ و غفلت در مورد این منبع عظیم، متأسفانه، از عدم توجه ایرانیان و نادانی آنان در مورد شرکت قفقازی‌ها در نهضت مشروطیت و نیز نادانی‌شان در مورد اهمیت متفکران قفقازی، به‌ویژه گرجی‌ها، و یاورای‌ای که آنان به مشروطیت می‌رسانند ناشی می‌شود. این منبع عظیم دست نخورده باقی مانده است. برای تدوین کتاب اخیر، تا آن حدی که برایم میسر بود، کوشیدم برخی از این متون را بدهم ترجمه کنند تا بتوانم از آن منابع استفاده کنم، ولی این تنها گوشه‌ی کوچکی از منابعی است که می‌توان بهره‌برداری کرد، و توصیه‌ام به نسل جوان خواهان شناخت مشروطیت این است که کسانی پیدا بشوند که زبان گرجی را بیاموزند و اکنون که مسافرت به آن خطه تسهیل شده است در آنجا اقامت بگزینند و زبان گرجی را به‌خوبی بیاموزند و این نوشته‌ها را به فارسی ترجمه

تنها کسی که در نهضت اپوزیسیون ایران پس از کودتای ۸۲ مرداد نسبت به جمهوریت توجه می‌کند، در مورد آن رساله‌ای کوتاه می‌نویسد، و به‌طور مخفی در داخل ایران پخش می‌کند مصطفی شجاعیان است

کنند و تاریخ مشروطیت را از آن زاویه نیز بنویسند. چون بدون شناخت زاویه‌ی گرجی - قفقازی تاریخ‌نگاری مشروطیت ایران، هرگز نخواهیم توانست به بسیاری از نکات آموزنده و ارزشمند مشروطیت، دوران دفاع از قانون اساسی، پی ببریم. این یکی از ضعف‌های عمومی تاریخ‌نگاری مشروطیت است. در فرانسه هم مطالب بسیار زیادی در مورد مشروطیت نوشته شد، در روزنامه‌های دست راستی و در روزنامه‌های دست چپی. شاید آنچه

من و یکی از شاگردانم در دانشگاه اینجا موفق شدیم جمع‌آوری کنیم بیش از ۷۰۰-۶۰۰ صفحه مطلب بشود که امیدوارم در ایران منتشر بشود. این کاری است که می‌بایست روشنفکران ایرانی بیش از پنجاه سال پیش می‌کردند تا ایرانیان از ارزیابی فرانسوی‌ها، ارزیابی‌های متفاوت فرانسوی‌ها از انقلاب مشروطیت آگاه بشوند. در اینجا دیگر مسئله‌ی زبان ناآشنای گرجی در میان نبود!

در آلمان فکر نمی‌کنم چیز زیادی در زمینه‌ی مشروطیت نوشته شده باشد. تا آنجا که من به آرشیو آلمان آشنایی دارم استنباطم این است که به علت این که در آن زمان ایران، کشور مهمی برای آلمان نبود محققین آلمانی و یا حتی سفارت آلمان در ایران توجه خاصی به مشروطیت نداشتند، و همین امر هم در امریکا صادق است، مگر در مورد شوستر که، البته، به لحاظ این که در ایران سمت اصلاحات مالی را به عهده داشت و زیر فشار انگلیس و روسیه از ایران اخراج شد، کتاب خاطراتش را نوشت که به فارسی هم ترجمه شده است؛ ولی این کتاب هم از جمله کتاب‌هایی است که باید همه می‌خواندند برای



این که بدانند که چگونه سرنوشت ایران تعیین و انقلاب تعطیل شد- در اثر فشار روسیه و هم‌دستی بریتانیا با آن کشور. به‌راستی این کتاب باید در دستور قرائت هر ایرانی علاقه‌مند به امر مشروطه باشد.

منابع دیگری هم وجود دارند، منابعی که به زبان روسی وجود دارند و اسناد وزارت خارجه‌ی روسیه است که بلافاصله بعد از انتشار **کتاب آبی**، که وزارت خارجه‌ی بریتانیا منتشر کرد، به چاپ رسیدند، و در بالا از آن‌ها یاد کردیم. متأسفانه کار ترجمه‌ی آن‌ها ادامه نیافت. چقدر شایسته می‌بود این کار ادامه پیدا می‌کرد و باید ادامه پیدا کند. **کتاب نارنجی** هم منبع مهمی است که پرتو بر سیاست روس‌ها در ایران می‌اندازد و بعد وضعیت جنبش در شهرهای مختلف را منعکس می‌کند که ما کم‌تر با آن آشنا هستیم. البته همه‌ی اسناد کنسولگری‌ها در این کتاب‌ها منعکس نیستند و شایسته است که اکنون که این اسناد در دسترس هستند مطالعه و ارزیابی شوند.

اما درباره‌ی ایرانیان. اصولاً همان‌طور که قبلاً هم گفتم، روشنفکران ایران، به‌ویژه پس از دوران رضاشاه، به مسائلی چون مشروطیت و تاریخ تا قبل از شهریور ۱۳۲۰ توجه زیادی نکرده‌اند و در این مورد رساله‌هایی ننوشتند که شناخت ما را نسبت به این دوران، نسبت به دوران مشروطیت، نهضت‌های آزادی‌بخش در گیلان و آذربایجان گسترش بدهند، مگر در پاره‌ای موارد با مقاصد ایدئولوژیک، چون کتاب **رحیم نامور (بوخی ملاحظات پیرامون انقلاب مشروطیت)**، تهران، ۱۳۵۸ که نخست به بلغاری هم چون رساله‌ی دکتر نوشته شد، اما پس از انقلاب به فارسی هم منتشر شد؛ بخصوص نهضت‌هایی که در دوران رضاشاه، یعنی بعد از تاجگذاری او، در خراسان، آذربایجان و گیلان رخ دادند. (قیام سربازان-دهقانان قوچان که تا نزدیکی مشهد را فتح کرد؛ قیام میرزا ابراهیم از همکاران کوچک‌خان در گیلان چند ماه پس از تاجگذاری رضاخان؛ و قیام سربازان سلماس که در همان زمان رخ داد) این‌ها در میان نیروهای اپوزیسیون کاملاً ناشناخته مانده‌اند، چنان‌که در مورد گروه **ارانی** که نقش مهمی در اشاعه‌ی تفکر نو در ایران داشت نیز بدین سان است، مگر باز برای مقاصد ایدئولوژیک. ایرانیان به نوشته‌های حزب توده در این مورد قناعت کردند و هیچ نکوشیدند که جنبه‌های ناشناخته‌ی آن حرکت را معرفی کنند. اگر کسی در آن سال‌ها پیدا شد چیزی در این مورد بنویسد کوشش‌اش بیش‌تر در جهت توجیه سیاست حزب توده بود و تحریف اندیشه‌های ارانی و دگر جلوه دادن این گروه.

از همین‌گونه است، باز، شناخت ما از مسئله‌ی جمهوری. مثلاً ما اطلاعاتی بس ناچیز در مورد جمهوری خواهی در عصر مشروطیت داریم. اشاراتی چند در نوشته‌های من در

اثر تحقیقاتی که توانستم انجام بدهم هست؛ تا آن‌جایی که من اطلاع دارم تنها کسی که در نهضت اپوزیسیون ایران پس از کودتای ۲۸ مرداد نسبت به جمهوریت توجه می‌کند، در مورد آن رساله‌ای کوتاه می‌نویسد، و به طور مخفی در داخل ایران پخش می‌کند **مصطفی شجاعیان** است؛ که امیدوارم این نوشته به‌زودی چاپ بشود و در اختیار همگان قرار بگیرد. ولی هیچ‌یک از گروه‌هایی که در سال‌های ۲۸ مرداد تا انقلاب ۱۳۵۷ مبارزه کردند کوچک‌ترین نوشته‌ای در مورد جمهوری خواهی و اهمیت این نهضت تدوین نکردند؛ هرگز اصل جمهوری خواهی جزو برنامه‌های آن‌ها هم نبود، مگر حزب توده در یکی دو مورد، که آن هم با شرمساری عنوان شد.

عدم توجه به تاریخ‌نگاری مشروطه عواقبی داشته است که به نهضت‌های پس از مشروطیت هم سرایت کرده است، و این اهمال و کوتاهی موجب شده است که نسل‌های پس از مشروطیت شناخت درستی از تاریخ نداشته باشند و نتوانند با تکیه به ارزیابی‌های درست از مشروطیت و خواست‌هایی که در آن زمان مطرح شد شناخت‌شان را از وضع اقتصادی ایران ارتقا دهند، تا در دوران بعدی بتوانند خود را از گزند تکیه به شعارهای کلیشه‌ای ایدئولوژیک محفوظ بدارند، و با توجه به واقعیت جامعه، شعارهای سیاسی‌شان را مطرح کنند و بتوانند تماس خلاقیتی با توده‌ی مردم داشته باشند؛ کما این‌که در مشروطیت گروه‌های مختلف رهبری‌کننده -اگر اسمش را چنین بگذاریم- در میان روحانیون مرفعی و «روشنفکران» لیبرال و دموکرات و هم‌چنین سوسیال‌دموکرات‌ها وجود داشتند که کوشش‌شان بر این بود که پیوندی با توده‌ی مردم، توده‌ی ناراضی و متضرر از حکومت پادشاهی قاجار به وجود بیاورند.

نکته‌ی دیگری در همین رابطه قابل ذکر است: برنامه‌هایی که گروه‌های فعال در مشروطه به طور مدون یا به طور غیر مدون به کار می‌بردند. این‌ها برنامه‌هایی بودند که کم و بیش با وضعیت واقعی کشور و سطح آگاهی مردم منطبق بودند. بهترین مثال برنامه‌ی سوسیال دموکرات‌هاست که از هرگونه تندروی پرهیز می‌کرد و خواست‌هایی را مطرح می‌کرد که در آن زمان قابل تحقق بودند، البته خواست‌هایی که متأسفانه باید گفت، هنوز هم پس از صد سال باید تحقق پذیرند. آن دیگر به مشروطه خواهان مربوط نیست و نسل‌های بعد از مشروطه هستند که مسئولیت آن‌ها را به عهده داشته‌اند. مثلاً، حتی مورد جمهوری خواهی در آغاز تدوین برنامه‌ی سوسیال‌دموکرات‌ها مطرح بود. **نریمان نریمانف** که خودش یکی از تدوین‌کنندگان برنامه بود نظرش عوض شد و فکر می‌کرد برای کشوری مانند ایران نمی‌شود شعار

جمهوری داد. همان‌طور که قبلاً دیدیم، مثلاً، افرادی که در داخل کشور فعال بودند چون یحیی دولت‌آبادی با این که بعدها، در طول مبارزه، دیدند که شاید جمهوری‌خواهی شعار مناسبی نبوده باشد. البته همین دولت‌آبادی و دهخدا به هنگام بازگشت به ایران در استانبول برنامه‌ای نوشتند به نام **برنامه‌ی جمهوری ممالک متحده‌ی محروسه‌ی ایران**^(۳) که در واقع همان شکل جمهوری فدرال بود و آن را در روزنامه‌ای که دهخدا منتشر می‌کرد چاپ کردند و خلاصه‌ای از آن هم به فرانسه در پاریس منتشر شد. موفقیت و پیروزی بر محمدعلی‌شاه و استقرار مجلس دوم وسیله‌ای را فراهم نکرد برای آن که تعداد کمی جمهوری‌خواه که وجود داشتند آن شعار خودشان را به کرسی بنشانند. چنین شعاری نمی‌توانست موفقیت زیادی داشته باشد، بخصوص

که روحانیون مشروطه‌خواه هنوز خواهان مشروطه بودند و فکر می‌کردند که یک شاه عادل، شاهی که در امور سیاسی روزمهری کشور دخالت نکند، و فقط سنبل (مظهر) کشور باشد بایستی در راس حکومت قرار گیرد. در زمینه‌های دیگر برنامه‌ای هم، سوسیال‌دموکرات‌ها و اجتماع‌یون-عامیون نظرات مشابهی داشتند. آنان طرفدار انقلاب سوسیالیستی و امثالهم نبودند. اصطلاح انقلاب را به کار نمی‌بردند، ولی امروز می‌شود تفسیر کرد که آن چه می‌خواستند یک انقلاب

دموکراتیک بود و خواست‌های اولیه‌ی دموکراتیکی که در چهارچوب انقلاب به نتیجه برسند.

اصولاً بحث بین برخی از سوسیال‌دموکرات‌ها برای این که انقلاب بایستی انقلابی دموکراتیک باشد جای تردیدی باقی نمی‌گذارد، مگر این که برخی از سوسیال‌دموکرات‌ها در مکاتباتی که با **کائوتسکی** و **پلخانوف** متذکر شدند که سوسیال‌دموکرات‌ها بایستی در واقع سوسیالیست‌های پیگیری باشند و در امر دموکراسی هم دخالت نکنند. برعکس مخالفینشان -اقلیتی از این گروه- نظرشان بر این بود که اکنون نبایستی فعالیت سوسیالیستی می‌کردند، چون جایش در ایران نبود و پرولتاریایی وجود نداشت و به اصطلاح بایستی فعلاً بر خواست‌های دموکراتیک تاکید ورزید. همان‌ها بودند که حزب دموکرات ایران را به وجود آوردند و در رأسش افرادی چون **سلیمان میرزا اسکندری**، **تقی‌زاده** و غیره و ذالک را مشاهده می‌کنیم، اما سازمان‌دهندگان اصلی و مغز متفکرش سوسیال‌دموکرات‌های ارمنی تبریز بودند.

این مسائل را من مفصل در کتاب اخیر که در ایران

منتشر شده است ذکر کرده‌ام و خواننده‌ی علاقه‌مند می‌تواند به آن مراجعه کند.

نکته‌ی اساسی این است که آن خواست‌های دوران مشروطیت هنوز مطرح هستند، یعنی اختلاف نظر بر سر انقلاب سوسیالیستی یا دموکراتیک، کما این که هنوز عده‌ای هستند که معتقدند انقلاب ایران باید انقلاب برای دموکراسی باشد و عده‌ی زیادی هم هنوز معتقدند باید یک ضرب برویم به سوی انقلاب سوسیالیستی، در حالی که کشورهایی مدعی انقلاب سوسیالیستی نیز امروز به سرمایه‌داری بازگشته‌اند و اصولاً تجربه‌ی «سوسیالیسم موجود» اثر خوبی در اذهان نگذاشته است و کار مبارزه برای سوسیالیسم یک امر درازمدت است و در حد یک آرمان باقی مانده است. به نظر می‌رسد که تجربه‌های شوروی و چین و غیره در خدمت این بوده باشند که هم چون

شیوه‌ی تولید پروتو- سرمایه‌داری، انباشت آغازین سرمایه را تکمیل کنند و بدین معنا طلبی سرمایه‌داری بوده‌اند تا ترفیع آن به سوسیالیسم. با توجه به همین اهمیت انباشت آغازین سرمایه بود که برخی از سوسیال‌دموکرات‌ها معتقد بودند که انقلاب ایران یک انقلاب دموکراتیک بود و بس.

برنامه‌ی دموکرات‌ها از هرگونه تندروی پرهیز می‌کرد و خواست‌هایی را مطرح می‌کرد که در آن زمان قابل تحقق بودند، البته خواست‌هایی که متأسفانه باید گفت، هنوز هم پس از صد سال باید تحقق پذیرند.

از مشروطه به این سو و در این صدساله آیا شناخت از دموکراسی و مشروطیت در جامعه‌ی ایران و

در صورت‌بندی‌های سیاسی گوناگون ایرانی، سیر پیش‌رونده داشته است یا پس‌رونده؟ چه جوانبی از تاریخ مشروطه و نقش‌آفرینان در مشروطه به درستی بررسی نشده یا نیازمند بازبینی است؟

- در این صدسال ما زیاد پیشرفتی نکرده‌ایم، نه از نظر شعارها و تحقق خواست‌های مان و نه از نظر شناخت خود مشروطیت. یعنی، در این صدسال، می‌شود گفت، شناخت مردم عادی که هیچ، آن‌هایی هم که معروف به «روشنفکر» بودند شناخت عمیقی از مشروطه ندارند و در بهترین حالت شناخت‌شان همان است که در کتاب کسروی یا کتب مشابه آمده است. برخلاف انقلاب کبیر فرانسه که هر سال، پس از گذشت بیش از دو‌یست سال، ده‌ها کتاب در موردش منتشر می‌شود، در ایران هر ده سال هم یک کتاب در مورد مشروطیت بیرون نیامده است و ما از نظر شناخت تاریخ‌مان بس عقب هستیم. مملکتی که از نظر شناخت تاریخ خودش عقب باشد مسلماً نمی‌تواند کشوری باشد که پیشرفت فرهنگی، سیاسی و اقتصادی بکند و بتواند دموکراسی را متحقق بکند. به نظر من، غفلت از این امر موجب شده است



که مردم و مبارزان راه آزادی و دموکراسی از واقعیت‌های جامعه و صدسال اخیرشان دید درستی نداشته باشند و نظرات اولیه را در یک حالت متحجر حفظ کرده باشند. باید در مورد نقش مهم مردم عادی در مشروطیت صحبت کرد، چون، همان‌طور که کسروی می‌گوید، نقش مهم در مشروطیت به نادرست به افراد معروف داده می‌شود، اگرچه برخی از افراد معروف مثل آقای طباطبایی، یحیی دولت‌آبادی و ... نقش‌های مهمی داشتند؛ برخی از کسان هم مشروطه‌خواه شناخته شده‌اند چون **میرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله**، در حالی که کسروی نشان می‌دهد که او با محمدعلی میرزا دست به یکی کرده بود و جزو کسانی بود که در صدد از بین بردن مشروطه بود. کسروی توجه ما را به این نکته جلب می‌کند. ناآگاهی و نادانی مردم درباره‌ی داستان جنبش موجب شده است ما نیروهای اصلی، یعنی نیروهای مردمی شرکت‌کننده در مشروطیت، را نشانیم؛ کسانی که این مبارزه را به سرانجام رساندند، حداقل در آن مرحله. و این نکته مهم است، چون بسیاری از این نیروهای مردمی در انجمن‌های انقلابی شکل گرفته بودند و آن انجمن‌ها در واقع مکانیسم‌های اعمال قدرت مردم بودند و مجلس عملاً، و به‌رغم تمایل بالادستان آن، به آن‌ها تکیه می‌کرد. متأسفانه، بعد از تشکیل مجلس دوم این انجمن‌ها را منحل کردند، یا بر اثر وضعی که بر مردم حاکم شد این انجمن‌ها آهسته‌آهسته از میان رفتند. با از میان رفتن انجمن‌ها، قدرت مجلس و قدرت دموکراسی در مملکت کم شد. به قول کسروی، نیروهای گمنام و بی‌شکوه در مشروطه مورد توجه مورخین قرار نگرفته‌اند. مطالعه‌ی انجمن‌ها از طریق بررسی اسناد و مدارکی که در آرشیوهای خود ایران هست می‌تواند پرتوی زیادی بر تاریخ مشروطه بیافکند. هر انجمنی ضرورتاً انجمن مردمی نبود. تعدادی از عناصر ارتجاعی هم دست به تشکیل انجمن زده بودند و فکر می‌کردند که از طریق انجمن‌ها می‌توانند از مشروطیت جلوگیری بکنند، یا آن را منحرف کنند. بنابراین لغت انجمن هیچ چیزی را نشان نمی‌دهد. باید مورد به مورد این انجمن‌ها مطالعه بشوند و دیده بشود که چه انجمن‌هایی انجمن‌های مردمی و دموکرات‌منش بودند و چه انجمن‌هایی آلت دست عناصر ارتجاعی. نکته‌ی مهمی که باز باید مورد توجه قرار بگیرد این است که تحلیلی که انقلاب مشروطیت را انقلاب بورژوازی می‌داند باید نشان دهد که چگونه انقلاب مشروطیت یک انقلاب بورژوازی بود. اگر انقلابی بورژوازی بود، باید در ایران قاعدتاً یک پرولتاریایی هم وجود می‌داشت؛ ولی تا آنجایی که ما می‌دانیم جز چند کارخانه‌ی کوچک، کارخانه‌ی مهمی در ایران وجود نداشت. کسانی که به روزمزدی روی آورده بودند، صنعتگر بودند یا دهقان

بودند، کسانی بودند که از ایران مهاجرت می‌کردند. اگر بشود گفت که ایران دارای پرولتاریایی تازه‌پایی بود، این پرولتاریا در قفقاز یا آسیای مرکزی بود، و نه در خود ایران. اینان، به‌جز فعالین سوسیال‌دموکرات، نقش زیادی در مبارزات مشروطیت نداشتند. نمی‌شود به‌طور مکانیکی مفاهیمی را که در مورد انقلابات اروپا به کار رفته است در مورد ایران به کار برد. کاربرد ناصحیح آن‌ها موجب تاریک شدن افق شناخت می‌شود، کما این که شده است. یکی از مشکلات ما در صدسال اخیر کاربرد مفاهیم اروپایی بوده است که به ضرر شناخت ما از وضعیت ایران، چه در مورد مشروطیت چه در مورد‌های بعدی، تمام شده است.

همین مورد را ما در مورد مصدق می‌بینیم. چون حزب توده موفق شد عده‌ی زیادی از کارگران را بسیج کند و جمع آنان را طبقه‌ی کارگر در ایران می‌دانست و خودش را هم مدعی رهبری طبقه‌ی کارگر به حساب می‌آورد، بنابراین، بایستی برای خودش یک نماینده‌ی بورژوازی هم می‌تراشید، و آن را مصدق تشخیص بدهد که، بنابراین، بایستی به عنوان نماینده‌ی بورژوازی در مقابل حزب توده به عنوان نماینده‌ی «طبقه‌ی کارگر» با آن به مبارزه می‌پرداخت، در حالی که مصدق نماینده‌ی بورژوازی نبود.

چون ایران به آن معنای اروپایی، به معنای صنعتی، بورژوازی نداشت، در آن روزگار تمام این کاربست‌های نادرست، از هر طرف که بوده باشد، موجب شد که سیاست‌های عظیم اشتباه‌آمیزی به کار بسته شوند، جنبش را منحرف کنند و مانع از آن بشوند که جنبش به نتیجه برسد.

در مسئله‌ی مربوط به شرکت عناصر ارتجاعی و درباری در جنبش و رقابت‌های آن‌ها در مشروطیت، باید افزود که مبارزاتی که برخی از درباریان، که ظاهراً مشروطه‌خواه بودند، انجام می‌دادند مربوط به دموکراسی خواهی و آزادی‌خواهی نبود، بلکه مربوط بود به رقابت‌های داخلی خودشان با **اتابک اعظم امین‌السلطان**. یکی از جنبه‌های مبارزاتی آنان علیه امین‌السلطان این بود که او را در شب‌نامه‌هایی به عنوان یک ارمنی زاده، یا یک گرجی معرفی می‌کردند، به این معنا که او نه مسلمان بود و نه ایرانی و یک عنصر اجنبی بود، درحالی که مسئله‌ی امین‌السلطان یا عین‌الدوله مسئله‌ی مذهب، دین یا ایرانی بودن یا ایرانی نبودن نبود، بلکه عبارت بود از مواضع ارتجاعی که آن‌ها داشتند و مواضعی که به سود خودشان و اقشار دور و برشان بود. مگر عین‌الدوله ارمنی بوده یا ارمنی‌زاده بود که آن سیاست‌های ارتجاعی را به کار می‌برد؟ این نوع تبلیغات علیه امین‌السلطان در واقع یک نوع تبلیغات ارتجاعی بود که مبارزه را از ضدیت با ارتجاع و استبداد

دور می‌کرد و به جریان‌های ناسالم پیش می‌برد. (بعد از سرنگونی محمدعلی شاه این نوع تبلیغات در مخالفت راست‌ها و سفارت روسیه با انتخاب یفرم‌خان چون رئیس پلیس نمایان شد.) خوشبختانه، عناصر خیلی روشنی چون سیدمحمد طباطبایی متوجهی این امر می‌شدند و در همان آغاز پذیرفتند که اقلیت‌های مذهبی در ایران جزئی از ملت ایران هستند و باید نمایندگان خودشان را داشته باشند. این امر با مخالفت عده‌ی زیادی روبه‌رو شد، چون برخی نمی‌خواستند نمایندگان ارامنه، یهودیان، و زرتشتی‌ها وارد مجلس بشوند. آقای سیدمحمد طباطبایی تقاضا کرد که در درجه‌ی اول نماینده‌ی خواست‌های ارامنه و یهودیان باشد، ولی زرتشتی‌ها و ارامنه نمی‌پذیرفتند. سرانجام این مسئله به سود اقلیت‌ها حل شد و نمایندگان‌شان در مجلس (دوم) حضور پیدا کردند. در مورد زرتشتیان نمی‌توانستند این حرف را بزنند، چون زرتشتی‌ها قدیمی‌ترین ایرانیان بودند و نمی‌توانستند به آن‌ها تهمت غیر ایرانی بزنند، ولی در مورد ارامنه تبلیغات زشتی می‌شد. خوشبختانه، در فرآیند خود مبارزه این امر تا حدی از بین رفت؛ به‌ویژه پس از شرکت ارامنه در مبارزه‌ی علیه محمدعلی شاه. اما پس از تغییر قدرت و بر سر کار آمدن دولت جدید و این‌که یفرم‌خان به ریاست شهربانی رسید عده‌ای مخالفت‌شان با این دولت جدید را از طریق وارد کردن اتهام ارمینی بودن به یفرم‌خان و سوء استفاده‌های ارامنه از قدرت می‌کشاندند و سعی می‌کردند که از این طریق در نیروهای مشروطه‌خواه نفاق بیافکنند.

در همین زمینه، باید توجه داشت که در زمانی که در باکو بین مسلمانان و ارامنه زد و خوردهای زیادی می‌شد و بسیاری به قتل می‌رسیدند نیروهای مترقی قفقاز می‌کوشیدند که دوستی و برادری بین مسلمانان و غیر مسلمانان را به‌وجود بیاورند، و سازمان‌های سیاسی، چون سوسیال‌دموکرات‌ها گروه‌ها و روزنامه‌های مشترکی را برای مسلمانان و ارامنه به‌وجود آوردند، اما این نفاق در داخل ایران دیده نشد. با این همه، برخی از مورخین غربی که مایل به دامن زدن اختلاف بین مسلمانان و ارامنه هستند، با استناد به چند گزارش از دیپلمات‌های انگلیسی در ایران سعی می‌کنند چنان وانمود کنند که اختلاف بین ارامنه و مسلمانان در ایران در حد برادرکشی بود، و این البته جعل تاریخی است. ما می‌بینیم در عین این‌که برخی تبلیغات ضد اقلیت می‌کردند، نیروهای مبارز مشروطه‌خواه با جبهه‌گیری علیه ارتجاعیون از این دست سعی می‌کردند که از یگانه بودن تمام ایرانی‌های ارامنه، یهود و مسلمان صحبت بکنند. یکی از اعلامیه‌های مجاهدین هم که در آن زمان منتشر شد، اما شناخته شده نیست، در همین زمینه است.

مایه‌ی تاسف است که در دوران اخیر برخی کسان سعی می‌کنند به‌عنوان آذربایجانی، آن نوع نزاعی را که در شمال ارس (که بعدها جمهوری آذربایجان نامیده شد) بین ارامنه و مسلمانان آن‌جا وجود داشت وارد ایران بکنند. آنان می‌کوشند در روزهایی که ارامنه تظاهراتی در ایران و در سایر نقاط جهان علیه قتل عام ارامنه در ۱۹۱۵ در ترکیه‌ی عثمانی به‌پا می‌کنند، با حمله به ارامنه و آتش زدن کلیسای آنان، نفاق قدیم شمال ارس را به ایران منتقل کنند. گویی که چنین نزاعی در دوران مشروطیت در ایران نیز وجود داشته بود. البته، این یک جعلی است که هیچ پایه‌ی تاریخی ندارد و تنها توجیه‌کننده‌ی همان نوشته‌های پراکنده‌ی برخی از مورخین استعماری این نفاق افکنی آن‌هاست.

در پایان، خلاصه کنیم که در این یکصد سال ما نتوانسته‌ایم تاریخ مشروطیت را بازسازی و تحلیل کنیم؛ نتوانسته‌ایم از آن شناختی کسب کنیم و آن را راهنمای خود در زندگی سیاسی و اجتماعی‌مان قرار دهیم. ■

پانوشته‌ها:

۱- تنها تعریفی که خواست رهبری آن روزها را مدون می‌کند نظر ملاکازم خراسانی است، به‌شرح زیر: «اصلاح حال کلیه‌ی متصدیان امور و ترتیب آن‌ها به طبقاتهم به اغماض از وضع ناهنجار، و گماشتن وجهه‌ی همت به مصالح نوعیه و حفظ نوامیس دین و دولت و ملت... تحصیل اتحاد کامل فیما بین دولت و ملت، به‌طوری که از روی واقعیت، نه محض لفظ و صورت، پدر و فرزند باشند... تهیه‌ی اسباب استغناء از اجناس و احداث کارخانجات و ترویج امتعه‌ی داخلی و افتتاح مکاتب و مدارس کامله به تعلیم و تعلم علوم و صنایع محتاج‌الیها... در تهیه‌ی مقدمات این متحیر بودیم که به چه وسیله ممکن تواند بود؟... تا آن‌که مقدمات مشروطیت به میان آمد. ... با اینکه اجمالا فوائد و محسناتش معلوم بود، معهذاً ... در مقام فحص و از خصوصیات آن برآمدیم. بعد از تأمل کامل دیدیم مبانی و اصول صحیحی آن از شرع قویم اسلام مأخوذ است. ... و مجلس شورای ملی همان رابطه‌ی اتحاد و اتصالی است که همیشه فیما بین دولت و ملت آرزومند آن بودیم، و مفتاح تربیت و ترقیاتی است که سایر ملل نایل و ما محرومیم.» برای متن کامل این نامه به محمد علی‌شاه، نگاه کنید به: ناظم‌الاسلام، تاریخ پیداری ایرانیان، بخش ۲، صص ۹۱-۲۸۷.

در برابر این نظر، دهقانان گیلان نظر دیگری داشتند. مالکان گیلان به مجلس نوشتند که «رعایای گیلان همچو فرض کرده‌اند که مشروطه بالمعنی آزاد بودن و ندادن مالیات [سهام ارباب] است.» و مجلس هم پاسخ داد: «اهالی رشت بدرستی معنی مشروطیت و حریت را نفهمیده‌اند.» (پیشین، بخش ۲، صص ۱۲۰-۱۱۹). خسرو شاکری

۲- این از نادانی محض است که ادعا شود روحانیت زمان مشروطه کلاً مخالف مشروطیت بود. خسرو شاکری

۳- این برنامه با عنوان «نظم و ترقی»، «خلاصه پروگرام جمهوری ممالک متحده ایران به تاریخ عاشورای ۱۳۲۷» نزدیک چهارده ماه پیش از فتح تهران و شکست محمدعلی‌شاه (۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۷ هجری قمری برابر ۱۵ مه ۱۹۰۹ میلادی) منتشر شده است. واژه‌ی «محروسه» در این عنوان وجود ندارد. متن این سند یک بار در مسایل انقلاب و سوسیالیسم، مانیفست ۴، تابستان ۱۳۵۴ و سپس در اسناد تاریخی، جنبش کارگری، سوسیالیسم دموکراسی و کمونیستی ایران، ج ۱۳، در سال ۱۳۶۲ خورشیدی منتشر شد و هر دو به کوشش خود شاکری و با همان عنوان برنامه جمهوری ممالک متحده ایران. ناصر رحیم‌خانی

